

## 6 - معرفت حقّ حسب درجات و بقدر امکان است و بکنه ذات ممکن نه

از حضرت نقطه اولی در صحیفه اصول و فروع است . قوله الاعلی: " و ذات معروف نزد احدی نیست زیرا که معرفت فرع وجود و اقتران است و ما سوای آن وجودی در رتبه او ندارد چه حد آنکه باقتران محتاج شوند و احدی نشناخته است خداوند را غیر از ذات مقدّس او و هر که ادّعاء معرفت او را نماید کافر است بشهادت نفس خودش که ممکن حادث است و هر کس ادّعای توحید او را نموده مشرک است بشهادت نفس خودش که ممکن لاجل اقتران با او ... دلیل و سبیلی نیست از برای احدی لاجل معرفت او لم یزل دلیل او ذات او بوده ... و هر کس که ممکنات را دلیل معرفت او گرفته محجوب مانده از فیض عنایت ابدع لنفسه بنفسه و ظهور خداوندی اعرف و اظهر و اجلّ و اکرم است از اینکه بخلق خود شناخته شود بل ما سوی الله معروفاند بوجود او."

و از آن حضرت در رساله تفسیر هاء قوله الاعلی: "ان کلّ ما ادعی عباده المقربون فی معرفته هی کان معرفة ابداعه الذی تجلّی له به فی مقام ملکه و هی حقّ معرفة الممكن فی الامکان."

و از حضرت بهاء الله در لوحی است . قوله الابهی: "هل يقدر احد ان يعرفه حقّ العرفان لا و جمال السبحان تعالی من ان يطير الی هواء عرفانه اعلی طیور افئدة الموحدين."

و از آن حضرت در لوح خطاب بسلامان است قوله الاکرم: "ای سلمان آنچه عرفا ذکر نموده‌اند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افئده مجرّده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ما خلق انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الاذکار من کلّ ذاکر و کلّ الاوصاف من کلّ واصف ینتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلّی ربه و هر نفسی فی الجملة تفکر نماید خود تصدیق مینماید باینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه و کلّ امثله و عرفان از اوّل لا اوّل بخلق او که از مشیّت امکانیه بنفسه لنفسه لا من شیئی خلق شده راجع فسبحان الله من ان يعرف بعرفان احد او ان یرجع الیه امثال نفس لم یکن بینه و بین خلقه لا من نسبة و لا من ربط و لا من جهة و اشارة و دلالة و قد خلق الممكنات بمشیه التي احاطت العالمین حقّ لم یزل در علو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لا یزال بسموّ امتناع ملیک رفعت خود منزه از ادراک موجودات خواهد بود جمیع من فی الارض و السماء بکلمه او خلق شده‌اند و از عدم بحت بعرصه وجود آمده‌اند چگونه میشود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقاء نماید؟"

و از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است قوله العزیز: "بدان که عرفان بر دو قسم است معرفت ذات شیئی و معرفت صفات شیئی. ذات شیئی بصفات معروف میشود و الآ ذات مجهول است و غیر معلوم و چون معرفت اشیا و حال آنکه خلق اند و محدودند بصفات است نه بذات پس چگونه معرفت حقیقت الوهیّت که نامحدود است بذات ممکن؟ زیرا کنه

ذات هیچ شیئی معروف نیست بلکه بصفات معروف مثلاً کنه آفتاب مجهول اما بصفات که حرارت و شعاع است معروف، کنه ذات انسان مجهول و غیر معروف ولی بصفات معروف و موصوف. حال چون معروفیت هر شیئی بصفات است نه بذات و حال آنکه عقل محیط بر کائنات و کائنات خارجه محاط با وجود این کائنات من حیث الذّات مجهول و من حیث الصّفات معروف پس چگونه ربّ قدیم لایزال که مقدّس از ادراک و اوهام است بذاته معروف گردد یعنی چون معروفیت شیئی ممکن بصفات است نه بذات البتّه حقیقت ربوبیت من حیث الذّات مجهول و من حیث الصّفات معروف و از این گذشته حقیقت حادثه چگونه بر حقیقت قدیمه محیط گردد زیرا ادراک فرع احاطه است باید احاطه کند تا ادراک نماید و ذات احدیت محیط است نه محاط و همچنین تفاوت مراتب در عالم خلق مانع از عرفان است مثلاً این جماد چون در رتبه جمادی است آنچه صعود کند ممکن نیست که ادراک قوّه نامیه تواند، نباتات اشجار آنچه ترقّی کند تصوّر قوّه بصر نتواند و همچنین ادراک قوای حسّاسه سائره ننماید و حیوان تصوّر رتبه انسان یعنی قوای معنویه نتواند. تفاوت مراتب مانع از عرفان است هر رتبه ما دون ادراک رتبه ما فوق نتواند. پس حقیقت حادثه چگونه ادراک حقیقت قدیمه تواند؟ لهذا ادراک عبارت از ادراک و عرفان صفات الهی است نه حقیقت الهیّه. آن عرفان صفات نیز بقدر استطاعت و قوّه بشریّه است کما هو حقّه نیست و حکمت عبارت از ادراک حقایق اشیاء است علی ما هی علیه یعنی بر آنچه او بر آن است بقدر استطاعت قوّه بشریّه است لهذا از برای حقیقت حادثه راهی جز ادراک صفات قدیمه بقدر استطاعت بشریّه نیست. غیب الوهیت مقدّس و منزّه از ادراک موجودات است آنچه بتصوّر آید ادراکات انسانی است قوّه ادراک انسانی محیط بر حقیقت ذات الهیّه نه بلکه آنچه انسان بر او مقتدر ادراک صفات الوهیت که در آفاق و انفس نورش ظاهر و باهر است."

**ایضاً قوله العزیز:** "بدانکه حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تزیه صرف و تقدیس بحت یعنی از هر ستایشی منزّه و مبرّاست و جمیع اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام اوهام است غیب منیع لا یدرک و ذات بحت لا یوصف زیرا ذات الهی محیط است و جمیع کائنات محاط و البتّه محیط اعظم از محاط لهذا محاط پی به محیط نبرد و ادراک حقیقت آن ننماید عقول هر چه ترقّی کند و بمنتهی درجه ادراک رسد نهایت ادراک مشاهده آثار و صفات او در عالم خلق است نه در عالم حقّ زیرا ذات و صفات حضرت احدیت در علوّ تقدیس است و عقول و ادراکات را راهی بآن مقام نه السبیل مسدود و الطّلب مردود و این واضح است که مدرکات انسانیّه فرع وجود انسان است و انسان آیت رحمان است چگونه فرع آیت احاطه بموجد آیت کند یعنی ادراکات که فرع وجود انسان است بحضرت یزدان پی نبرد لهذا آن حقیقت الوهیت مخفی از جمیع ادراکات و مستور از عقول جمیع بشر است و صعود بآن مقام ممتنع و محال. ملاحظه مینمائیم که هر ما دونی عاجز از ادراک حقیقت ما فوق است مثلاً حجر و مدر و شجر آنچه صعود نمایند ادراک حقیقت انسان نتوانند و تصوّر قوّه باصره و قوّه سامعه و سائر حواسّ نکنند و حال آنکه کلّ مخلوق اند پس انسان مخلوق چگونه پی بحقیقت ذات پاک خالق برد در آن مقام نه ادراک را راهی و نه بیان را اتساعی و نه اشاره را مجال و جوازی. ذره خاک را با جهان پاک چه کار و عقل محدود را با عالم نامحدود چه انتساب عجزت العقول عن ادراکه و حارت النّفوس فی بیانه لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر لهذا در این مقام هر ذکر و بیانی قاصر ساقط و هر تعمّقی باطل ولی آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و سرّ الاسرار را تجلیات

واشراقات و ظهور و جلوه در عالم وجود است ... راهی بغيب منيع نداريم اين است كه گفته شده كَلِّمًا مَيِّزْتَمُوهُ بَاوَهَامِكُمْ فِي اِدْقِ مَعَانِيكُمْ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ اَيْنَ وَاضِحٌ اِسْتِ كِهْ اِكْرَ بَخَوَاهِيْمِ حَقِيْقَتِ الْوَهِيْتِ رَا تَصَوُّرَ نَمَائِيْمِ اَنْ تَصَوُّرَ مَحَاطِ اِسْتِ وَ مَا مَحِيْطِ وَ الْبَيْتَهْ مَحِيْطِ اَعْظَمِ اَزْ مَحَاطِ."

**و از آن حضرت در رساله شرح حديث كنت كثرًا قوله العزيز:** "ابواب معرفت كنه حق مسدود است بر كل وجود و طلب و آمال در اين مقام مردود هرگز عنكبوت اوهام بر اغصان عرفان حقيقت عزيز علام نند و پشه خاك پيرامون عقاب افلاك نگرده حقيقت نيستی چگونه هويت هستی را ادراك كند و فناء صرف چگونه بر جوهر بقاء واقف گردد زیرا كه لطائف حقائق جوهریات موجودات و بدایع جواهر مجردات ممكنات بكلمه امر او و آیتی از آیات او خلق شده و بيك تجلی از اشراقات شمس مشیت او موجود شده و اگر متعارجین سماء عرفان و متصاعدین ملكوت حكمت و ایقان بقاء ذات احدیه در هوای بیمنتهای معرفت كنه آن جوهر الجواهر پرواز نمایند البتة شهری طی نمایند و بحقیقت او پی نبرند. جمله ادراكات بر خرهای لنگ حق سوار باد پران چون خدنگ اینست كه سیدالاولین و الاخرین در این مقام اظهار عجز و فقر را كمال علم و غاية القصوای حكمت دانسته اند و این جهل را جوهر علم شمرده اند چنانكه میفرماید ما عرفناك حق معرفتك و همچنین میفرماید ربّ زدن فیک تحیرا و در این مقام جز حیرانی صرف و سرگردانی بحث تحقق نیابد زیرا ادراك شیئی هر شیئی را منوط بدو چیز است اول احاطه است یعنی تا شیئی بر شیئی احاطه ننماید ابدأ ادراك كنه او نتواند و این معلوم است كه هیچ نفسی بر ذات حق احاطه ننموده تا بکاهش پی برد و یا از ریاض عرفان حقیقت ذاتش رائحه استشمام نماید و علم و ادراك بی احاطه تحقق نیابد و ثانی مشابَهت و مماثلت است یعنی تا شیئی مشابَهت بشیئی نداشته باشد هیچوجه تصوّر حقیقت آن نتواند چه كه فاقد مراتب و عوالم آن است."

\*\*\*\*\*حاشیه\*\*\*\*\*

در كتاب اربعین شیخ بهائی است قوله: المراد بمعرفة الله تعالى الاطلاع على نعوته و صفاته الجلالية و الجمالية بقدر الطاقة البشرية و اما الاطلاع على حقيقة الذات المقدسة فمما لا مطمع فيه للملائكة المقربين و الانبياء و المرسلين فضلا عن غيرهم و كفى في ذلك قول سيد البشر ما عرفناك حق معرفتك و في الحديث ان الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار و ان الملائكة الاعلى يطلبونه كما يطلبونه انتم... و كَلِّمًا تَصَوُّرُهُ الْعَالَمِ الرَّاسِخِ فَهُوَ عَنْ حَرَمِ الْكِبْرِيَاءِ بِفِرَاسِخٍ وَ اَقْصَى مَا وَصَلَ اِلَيْهِ الْفِكْرُ الْعَمِيقُ فَهُوَ غَايَةُ مَطْلَبِهِ مِنَ التَّدْقِيقِ وَ مَا اَحْسَنَ مَا قَالِ .

آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهم تو است الله نیست بل الصفات التي تثبت لها سبحانه انما هي حسب اوهامنا و قدر افهامنا... في كلام الامام ابي جعفر محمد ابن علي الباقر عليه السلام اشاره الى هذا المعنى حيث قال: كَلِّمًا مَيِّزْتَمُوهُ بَاوَهَامِكُمْ فِي اِدْقِ مَعَانِيكُمْ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ اَيْنَ وَاضِحٌ اِسْتِ كِهْ اِكْرَ بَخَوَاهِيْمِ حَقِيْقَتِ الْوَهِيْتِ رَا تَصَوُّرَ نَمَائِيْمِ اَنْ تَصَوُّرَ مَحَاطِ اِسْتِ وَ مَا مَحِيْطِ وَ الْبَيْتَهْ مَحِيْطِ اَعْظَمِ اَزْ مَحَاطِ."

و در كشكول شيخ مذکور است .قوله: كما ان التصديق بوجوده تعالى يقال من اجلى البديهيات كما قال في الله شك فاطر السموات و الارض كذلك تصوّر كنه الحقيقه او ما يقرب بالكنه من امحل المحالات لا يحيطون به علما كيف و سيد البشر صلوات الله عليه و آله يقول ما عرفناك حقّ معرفتك .

و قال عليه السلام ان الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار و ان الملاً الاعلى يطلبونه كما تطلبونه انتم و ما احسن قول من قال.

تاه الانام بفكرهم	فلذاك صاح القوم عريد
تالله لا موسى الكليم	ولا المسيح و لا محمد
كلا و لا جبريل و هو	الى القدس يصعد
علموا و لا النفس البسيط	ولا العقل المجرد
من كنه ذاتك غير انك	اوحدى الذات سرمد
فليخباء الحكماء عن	حرم له الافلاك سجد
من انت يا رسظو و من	افلاط قبلك يا مبلد
و من ابن سينا حين هذب	ما تاتيت به و شيد
ما انتم الا الفراش	راى السراج و قد توقد
فدنا فاحرق نفسه	و لو اهتدى رشد الا بعد

و الحاصل ان كلّما يتصوّره العالم الراسخ فهو من كنه الحقيقه بفراسخ و كلّما وصل اليه النظرا لعبيق فهو غاية مبلغه من التدقيق و سرادق الذات عن ذلك بمراحل و اميال لا يستطيع سلوكها بريد الوهم و الخيال و لله در من قال فيك يا اغلوطه الفكر تاه عقلى و انقضى عمرى سافرت فيك فما رحبت الله اذى السفر رجعت حسرى و ما وقعت لاعلى عين و لا اثر...

و قول الحكما جلّ جناب الحقّ عن ان يكون شريعته لكلّ وارد و ان يطلع عليه الا واحد بعد واحد لا يريدون به الاطلاع التام و لا ما يزدحم التمام.

و در كتاب مجمع البحرين است في الحديث. اعرفوا الله بالله و معناه ان الله خلق الاشخاص و الانوار و الارواح و هو جلّ شأنه لا يشبهه شئى من ذلك فاذا نفى عنه الشبهين شبه الابدان و شبه الارواح فقد عرف الله بالله و قيل يعنى اعرفوا الله بالعنوان الذى القى في قلوبكم بطريق الضروره من غير اكتساب و اختيار منكم و فيه من عرف الله الخ هو من عرفت الشئى من باب ضرب ادركته و المعرفة قد يراد بها العلم بالجزئيات المدركه بالحواس الخمسة كما يقال عرفت الشئى اعرفه بالكسر عرفانا

اذا علمته باحدى الحواس الخمسة و قديرا بها ادراك الجزئى و البسيط المجرد عن الادراك المذكور كما يقال عرفت الله و لا يقال علمته و قد يطلق على الادراك المسبوق بالعدم او على الادراك الاخير من الادركين اذا تخلل بينهما عدم كما لو عرف الشئ ثم ذهل عنه ثم ادراك ثانيا و على الحكم بالشئ ايجابا او سلبا و المراد من معرفه الله كما قيل الاطلاع على نعوته و صفاته الجلالية و الجمالية بقدر الطافه البشرية و اما الاطلاع على الذات المقدسه فمما مطمع لاحد فيه ... و فيه المعرفة من صنع الله ليس للعباد فيها صنع و استدل به و بنظائره بعض المتأخرين من اصحابنا على ضرورة المعرفة و هو خلاف المتفق عليه من كسبيتها حديث تفكروا في آلاء الله و لا تفكروا في الله .

از آثار مرويه در كتاب امامية معروف است و خبر مذکور ماثور از امام محمد باقر كلما ميترتموه باوهاكمم را حاجى سيد كاظم رشتى در كتاب شرح القصيده و در شرح خطبه طتنجيه و غيرهما تكرر ذكر و بيان كرد و نيز خبر مذکور ماثور از امام جعفر صادق ان الذره لتزعم ان لله زبائنين (اي قرنين) الخ را شيخ احسائى نيز در كتاب شرح فوائد بيان نمود.

در شرح الزياره شيخ احسائى است قوله و مثل قول امير المؤمنين قول ابنه الحسن في ملحقات دعاء العرفة في المناجات ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الاشارة هي التي تدل عليك فهو المعلوم و المجهول الخ المعلوم بصفته المجهول بكنهه الموجود بآياته المفقود بذاته ... فظهر فلا شئى اظهر منه و انما ظهر كشيئى باثر ظهوره ... و بطن فلا شئى ابطن منه لانه لا شئى اظهر منه و انما خفى لشدة ظهوره و استتر لعظم نوره ... فالواجب سبحانه يعرف بانه لا كيف له و لا شبه له و لا مثل له و انه لا يدرك كنهه و لا تعلم صفته و لا يحاط به علما و ان كل مدرك فهو غيره ليعرف بانه لا سبيلى الى اكتناهاه و لا ادراك صفته فهو يعرف بالجهل به ... فذلك ما تعرف الا به ... فاننا لا نعرف الا مثلنا ... فهو الواجب الحقّ و المجهول المطلق ... و هذا القسم يعبر عنه بالذات البحت ... مجهول النعت ... و عين الكافور ... و شمس الازل ... و منقطع الاشارات ... و المجهول المطلق و الواجب الحقّ و اللآ تعين ... و الكنز الخفى و المنقطع الوجدانى و ذات ساذج و ذات بلا اعتبار و ما اشبه ذلك .